

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي نبهنا على هذه حقايق الجاهل
ووجه مضمون را که در کتب کلامیه و در نظم و نثر
یعنی تا منزل نمودن او از این دنیا و از این
و کمال است اسباب و عقاید و از این حقیقت است
بسیار و مسلم که این اقلین اول گویند و حق از
از حضور حضرت حق سبحانه و تعالی در این
از حضرت است که در این اعتبار نسبت نمودن و تقدیر
ان الله اعلم من العالمین کذبت الذوات و توهم و جهل است

از منزل نمودن حضرت ذات برده است از این که
از این است که این کلمات محمد انا و کلامه همانا که
همه مسلم به کلام و منزل و از این است که این کلمات
بصیرت و بصیرت و بصیرت و بصیرت و بصیرت و بصیرت

[illegible]

[illegible]

جمع مطالب و مباحثی خود عرض کار برتر است و آن مرتبه جامع جمیع مطالب است
و بعد از این به سبب این که در این مقام به تناسب و سزاوارست یا آنکه در
تفاوت آن مستیقت مرتبه را که در این مقام به تناسب و سزاوارست یا آنکه در
سبب خود گفتن این سخن لایزال شود و انعام این و مقام این و این لایزال است
تجلی نماید که این لایزال به سبب تمام اینها میسر است بطریق نزول بیان کرده شد و در
عروج به سبب این که در این مقام به تناسب و سزاوارست یا آنکه در
و متناهیست حضرت ذات جامع که است که در منزل گردانید یعنی در این مقام
خود را حاصل این علیه و سلم تجلیات و جلال است است از آنکه گفته شود خود
مؤمن بود آنکه کثرت بود است و تحقیق آن با انواع است یکی از آنکه در این مقام
نظر کند و بعد از آنکه خود را در این مقام به تناسب و سزاوارست یا آنکه در
گفته به مقتضای انکار و تنقید و در مرتبه ظاهر وجود خود را و سلم را بدین مقام
مجلسین محراب بند و علق را در این مقام به تناسب و سزاوارست یا آنکه در
والسلام من رزاقی القدرای الحق کنایت از این مقام به تناسب و سزاوارست یا آنکه در
گویند و تجلی و در این مقام به تناسب و سزاوارست یا آنکه در
از این مقام به تناسب و سزاوارست یا آنکه در
عزیزید و با این مقام به تناسب و سزاوارست یا آنکه در
من معرفت نفس و فقدان معرفت و در این مقام به تناسب و سزاوارست یا آنکه در

[illegible]

42

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حق و عدل و قیاس پس در این روز عالم و ملک و بند و فرعون و سید و تاج و ستاره
 اگر ستارگان عقیدات جنسی بر این روز ظهور و از من است که گفتند
 نور من باشد که انما حق و الله و المومنون من و تری بیان این همه است
 معنی دیگر آنکه در شب که جهان ظهور می یابد و در آن ظهور پنج عقیدات و یکی از
 این است پس بعد از آن تجلی شود و در آن روز در آن روز که در آن روز که در آن
 در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 تجلی شود و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 عقیدات باشد تا هر عقیدات باید صورت خود را بیاورد و از آن روز که در آن
 نور از معنی مراد از آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 سببهاست و قابلیات است و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 من گفتند و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 پاکند از معنی عالم کون بر آن صورت ظاهر است ان الله خلق ادم علی صورته
 بیان این صورت است یا آنکه از معنی همان حقیقت بیان مراد است که در آن
 حضرت الانبیا و نور در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 که خام بر خود ظهور نموده است اعیان و عقیدات که در آن ظهور فرموده است
 نگارنده این روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 و الله عز و جل و عیسی که این است از آن صورت احوال که در آن روز که در آن

[illegible]

[illegible]

انما بانکه اعظم مویی حدیث است ای است و با ما منظور است سوره و غیره است
 معنی است هیچ نیست و رسم و در منظور است که در هر از ظهور این است
 ظهور است یعنی مقیاس است که در این بظهور بدست علم عین و حقیقت
 است و وجود خود را در ظاهر است هر نفس از انوار اعلی که انا قاتل و عالم کون
 در وجودی که این نیز کلیات ظاهر است من انوار پس آنچه در عالم ظاهر است
 از کمالات و موجودات عین نور و تجلیات که تا کنون من است قدرت الهی
 علیه و علی الله من القیوم انما بانکه اولی و کمال است و حقیقت است است
 علیه از اسرار و السلام این سائر قایم بقدر او نیز و خواجه الله که رسیده اما بعد که در
 در بیان مراتب است و حق حقیقت است و حق الحقیقت است یعنی بلند علی
 علیه و رسم و در او از مراتب او عالم صفات و افعال است و بیان این است
 در مرتبه که هم از حیثیت منزل عشق است و در این صورت و در حقیقت است
 معنی سالک آن در مرتبه و وقوف یافتن او در صیبت بعد بر سر
 سواد که که نیست منزل بر قایم است و قایم صفات امام العظام
 و الفضل و تدبیر المشایخ و کلا و یا و حقیقت امام احمد العزلی علیه
 رحمت الله علیه در بیان عروج سالک و نیز انگشت و در مرتبه و وحدت
 بر و یا در بیان عشق که عشق و عاشقی است و عشق اظهار می شود یعنی این
 در این مرتبه است بلکه مقتضای کشف و سکون است و در این

[illegible]

و وقت انباشت است و در هر مقام فکر را بوقت علم در گذشت
چون اتمام یافت و حاصل شود و حق و حقیقت حاصل است
که هر چه بر خود رسد بپزی از نیل و در هر کجاست انباشت است
از نیل نیز چون بپزی است از نیل که و نیل و نیل و نیل و نیل
افزود و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل
از نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل
او که آن است و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل
پشت که نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل
نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل
است و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل
کی نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل
ذات و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل
حاجت و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل
میل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل
از نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل
میکنند و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل
ساعت و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل و نیل

[illegible]

[illegible]

150

[illegible]

[illegible]

که از کسوت که از چو پندیده تا از کاین هم چهار فقره در بیان می رسد اول
اینست و تحقیق بهر عالم طلق و فقه از فقه است و فقه بر فقه است و فقه از فقه است
شود چنانکه گفت حدیث طلق را بنظر ننویس از این نظر اگر چه بیعت
لیس بود و حدیث است که حدیثی بی حدیث است و حدیثی بی حدیث است
حقن میکند خوب و در هر ساحت که حدیث است عیانست و در هر
و طلق که تحقیقات گویند است که مظهر طلق است باشد و مظهر است
آن از سیران است و تفاوت و تفاوت یا اگر از ساحت است پس یک عالم است
اولی طلق است مراد باشد و از طلق عالم این عقیده یعنی هر یک که فقه میکند
در هر دایره و بیای که بعد از آن من از و بعد از فقه خوب فقه است
یک از ساحت است پس یک عالم است و مظهر در هر ساحت است پس یک عالم است
حدیث است حدیث از آن مرتبه که در وقت نشود است و آن فقه حق است
فقه حق و فقه است و فقه است و فقه است و فقه است و فقه است و فقه است
میان باشد فقه بطریق الدائم و غیر آن و عین عین فقه فقه است
یعنی حق میکند خوب با من باشد حدیث است و عین و فقه است
آنست که فقه است و فقه است و فقه است و فقه است و فقه است و فقه است
و در این مظاهر است که عالم است و فقه است و فقه است و فقه است و فقه است
مظهر بهر ساحت است و فقه است و فقه است و فقه است و فقه است و فقه است

و انی که چو حدیث میگردد و گویشم سخن و گویشش کردن کمالیت است از آنکه
 در هر حدیث را بر سرین نزد یکدیگر و یکجاست بمن عیان میدارد و آن حدیث را
 هست که میگردد و عشقم که در کون کلام بپذیر نیست . بیخ عروج و است من
 بنده است از قید عین و عین منزه است و آنرا که کل و قائل میرا است و آنرا که غرضی
 رخصت است و در هر حدیث از خود ندارد و در عین عین عار فی حدیث اما حقیقت
 از هر حدیث غرض است که در حدیث و بیخ عین و در حدیث تا غرض است
 به این از بپذیری و بپذیری قوی . به این است از حدیث به این قوی . عین عین
 نشانم بپذیری نیست . بیخ کشیدار از هر حدیث از حدیث به این است که در حدیث
 نشان از حدیث از حدیث به این است . و کوی از حدیث به این است که در حدیث
 از حدیث و از حدیث است و در کون طبع هر حدیث و از حدیث است که در حدیث
 به غرض منظور نفس است که در حدیث و از حدیث و از حدیث است که در حدیث
 جلوه مطلق است از حدیث ظاهر است و از حدیث قائل به این است که در حدیث
 به این است یقین . جان و جان و در هر حدیث عین عین به این است که در حدیث
 و از حدیث به این است که در حدیث و از حدیث و از حدیث است که در حدیث
 به این است که در حدیث و از حدیث و از حدیث است که در حدیث
 که در حدیث و از حدیث و از حدیث است که در حدیث
 و از حدیث و از حدیث است که در حدیث

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و نیست انجا یقین حائق و الاثر و نیست نسبت و اضافت با آنها و نیز در عالم
الوارثه افعال این نزد الله حقیقت یافته و قیامت و غایت او بر هر قضایات
به محض و متدبیر گشته و اضافت این با مطلق ساقط است و کفایت
به دل و کتب گشته و ظاهر شده که اگر این قیامت بر این ان یقین احوال و احوال
این اقرت کند رنگ اینها را بدین بینگی بخورد و در هر حال اینها را
استحقاق حائق و حائق و حائق است مراد از حائق عالم کون و مکان است
و گشتند است است و مراد از معنوی احوال فانی است که عالم بهر دست است
هر دو بودن او در همه است و در حقیقت و در این مورد و بی حقیقت از هر دو
عالم است است و حقیقت و حقیقت این خدا از حقیقت حقیقت است و حقیقت
هو هو از حقیقت حقیقت و معنوی حقیقت است که کون و مکان و حقیقت
و حقیقت با این مرتبه است و ان الله اعلم بحال الامم و حقیقت است
که مرتبه حقیقت حقیقت حقیقت حقیقت حقیقت حقیقت حقیقت حقیقت
تقدیر حقیقت حقیقت حقیقت حقیقت حقیقت حقیقت حقیقت حقیقت
و حقیقت حقیقت حقیقت حقیقت حقیقت حقیقت حقیقت حقیقت حقیقت
کون است و این حقیقت حقیقت حقیقت حقیقت حقیقت حقیقت حقیقت حقیقت
و در آن حقیقت حقیقت حقیقت حقیقت حقیقت حقیقت حقیقت حقیقت حقیقت
و حقیقت حقیقت حقیقت حقیقت حقیقت حقیقت حقیقت حقیقت حقیقت حقیقت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باید که اطلبو العلم ولو بالهاتین این معنی دارد که ایست که هر آن که از این
 قمرین غایت اخراجه نماید از این مقدار است این عبارت
 بر اینجهاد است این معشوق و معشوق این عبارت است که چون بگویم در این معنی
 حال و پیش کرد و در این معنی است که هر یک است در یک کار که این عبارت
 بر سر این کثرتی چنانکه بود و نیز در هر یک است که هر یک است که این عبارت
 که در این عبارت است که هر یک است که هر یک است که هر یک است که هر یک است
 سناک است که این عبارت است که هر یک است که هر یک است که هر یک است که هر یک است
 الحاد است که این عبارت است که هر یک است که هر یک است که هر یک است که هر یک است
 و در این عبارت است که هر یک است که هر یک است که هر یک است که هر یک است
 الا واحد غیر از این عبارت است که هر یک است که هر یک است که هر یک است که هر یک است
 در این عبارت است که هر یک است که هر یک است که هر یک است که هر یک است
 متحد و کردی نه بدی و این عبارت است که هر یک است که هر یک است که هر یک است که هر یک است
 که این عبارت است که هر یک است که هر یک است که هر یک است که هر یک است
 ضمیر و این عبارت است که هر یک است که هر یک است که هر یک است که هر یک است
 و در این عبارت است که هر یک است که هر یک است که هر یک است که هر یک است
 سوا لا اله الا هو الله این عبارت است که هر یک است که هر یک است که هر یک است که هر یک است
 محضاً فاحسب ان اعرف بعمره یعنی مرتبه و این عبارت است که هر یک است که هر یک است که هر یک است که هر یک است

افاقی بود و بود و در میان محبوب و دایم از چیزی بیخبر و آغیز نه و
که بدوی به علی بود و در میان محبوب و دایم از چیزی بیخبر و آغیز نه و
بر لوح وجود افروز اینبار نبود و اینجای آنوقت که ذات الیه و عالمی و معشوق
و به عشق نبود و در میان محبوب و دایم از چیزی بیخبر و آغیز نه و
در نبود و اینبار نبود و در میان محبوب و دایم از چیزی بیخبر و آغیز نه و
عاشق و معشوق در میان محبوب و دایم از چیزی بیخبر و آغیز نه و
از روی کار که نبود و اینبار نبود و در میان محبوب و دایم از چیزی بیخبر و آغیز نه و
جلو گیری کند و در میان محبوب و دایم از چیزی بیخبر و آغیز نه و
فرمود و از روی معشوق بود و در میان محبوب و دایم از چیزی بیخبر و آغیز نه و
خود را در میان محبوب و دایم از چیزی بیخبر و آغیز نه و
عقل از روی معشوق بود و در میان محبوب و دایم از چیزی بیخبر و آغیز نه و
صورت و در میان محبوب و دایم از چیزی بیخبر و آغیز نه و
بود و از روی معشوق بود و در میان محبوب و دایم از چیزی بیخبر و آغیز نه و
موجود و در میان محبوب و دایم از چیزی بیخبر و آغیز نه و
اینجا آمد و در میان محبوب و دایم از چیزی بیخبر و آغیز نه و
رویا که در میان محبوب و دایم از چیزی بیخبر و آغیز نه و
آن چون با دوست که در میان محبوب و دایم از چیزی بیخبر و آغیز نه و

[illegible]

4

[illegible]

[illegible]

1. 2. 3. 4. 5. 6. 7. 8. 9. 10. 11. 12. 13. 14. 15. 16. 17. 18. 19. 20. 21. 22. 23. 24. 25. 26. 27. 28. 29. 30. 31. 32. 33. 34. 35. 36. 37. 38. 39. 40. 41. 42. 43. 44. 45. 46. 47. 48. 49. 50. 51. 52. 53. 54. 55. 56. 57. 58. 59. 60. 61. 62. 63. 64. 65. 66. 67. 68. 69. 70. 71. 72. 73. 74. 75. 76. 77. 78. 79. 80. 81. 82. 83. 84. 85. 86. 87. 88. 89. 90. 91. 92. 93. 94. 95. 96. 97. 98. 99. 100. 101. 102. 103. 104. 105. 106. 107. 108. 109. 110. 111. 112. 113. 114. 115. 116. 117. 118. 119. 120. 121. 122. 123. 124. 125. 126. 127. 128. 129. 130. 131. 132. 133. 134. 135. 136. 137. 138. 139. 140. 141. 142. 143. 144. 145. 146. 147. 148. 149. 150. 151. 152. 153. 154. 155. 156. 157. 158. 159. 160. 161. 162. 163. 164. 165. 166. 167. 168. 169. 170. 171. 172. 173. 174. 175. 176. 177. 178. 179. 180. 181. 182. 183. 184. 185. 186. 187. 188. 189. 190. 191. 192. 193. 194. 195. 196. 197. 198. 199. 200. 201. 202. 203. 204. 205. 206. 207. 208. 209. 210. 211. 212. 213. 214. 215. 216. 217. 218. 219. 220. 221. 222. 223. 224. 225. 226. 227. 228. 229. 230. 231. 232. 233. 234. 235. 236. 237. 238. 239. 240. 241. 242. 243. 244. 245. 246. 247. 248. 249. 250. 251. 252. 253. 254. 255. 256. 257. 258. 259. 260. 261. 262. 263. 264. 265. 266. 267. 268. 269. 270. 271. 272. 273. 274. 275. 276. 277. 278. 279. 280. 281. 282. 283. 284. 285. 286. 287. 288. 289. 290. 291. 292. 293. 294. 295. 296. 297. 298. 299. 300. 301. 302. 303. 304. 305. 306. 307. 308. 309. 310. 311. 312. 313. 314. 315. 316. 317. 318. 319. 320. 321. 322. 323. 324. 325. 326. 327. 328. 329. 330. 331. 332. 333. 334. 335. 336. 337. 338. 339. 340. 341. 342. 343. 344. 345. 346. 347. 348. 349. 350. 351. 352. 353. 354. 355. 356. 357. 358. 359. 360. 361. 362. 363. 364. 365. 366. 367. 368. 369. 370. 371. 372. 373. 374. 375. 376. 377. 378. 379. 380. 381. 382. 383. 384. 385. 386. 387. 388. 389. 390. 391. 392. 393. 394. 395. 396. 397. 398. 399. 400. 401. 402. 403. 404. 405. 406. 407. 408. 409. 410. 411. 412. 413. 414. 415. 416. 417. 418. 419. 420. 421. 422. 423. 424. 425. 426. 427. 428. 429. 430. 431. 432. 433. 434. 435. 436. 437. 438. 439. 440. 441. 442. 443. 444. 445. 446. 447. 448. 449. 450. 451. 452. 453. 454. 455. 456. 457. 458. 459. 460. 461. 462. 463. 464. 465. 466. 467. 468. 469. 470. 471. 472. 473. 474. 475. 476. 477. 478. 479. 480. 481. 482. 483. 484. 485. 486. 487. 488. 489. 490. 491. 492. 493. 494. 495. 496. 497. 498. 499. 500. 501. 502. 503. 504. 505. 506. 507. 508. 509. 510. 511. 512. 513. 514. 515. 516. 517. 518. 519. 520. 521. 522. 523. 524. 525. 526. 527. 528. 529. 530. 531. 532. 533. 534. 535. 536. 537. 538. 539. 540. 541. 542. 543. 544. 545. 546. 547. 548. 549. 550. 551. 552. 553. 554. 555. 556. 557. 558. 559. 560. 561. 562. 563. 564. 565. 566. 567. 568. 569. 570. 571. 572. 573. 574. 575. 576. 577. 578. 579. 580. 581. 582. 583. 584. 585. 586. 587. 588. 589. 590. 591. 592. 593. 594. 595. 596. 597. 598. 599. 600. 601. 602. 603. 604. 605. 606. 607. 608. 609. 610. 611. 612. 613. 614. 615. 616. 617. 618. 619. 620. 621. 622. 623. 624. 625. 626. 627. 628. 629. 630. 631. 632. 633. 634. 635. 636. 637. 638. 639. 640. 641. 642. 643. 644. 645. 646. 647. 648. 649. 650. 651. 652. 653. 654. 655. 656. 657. 658. 659. 660. 661. 662. 663. 664. 665. 666. 667. 668. 669. 670. 671. 672. 673. 674. 675. 676. 677. 678. 679. 680. 681. 682. 683. 684. 685. 686. 687. 688. 689. 690. 691. 692. 693. 694. 695. 696. 697. 698. 699. 700. 701. 702. 703. 704. 705. 706. 707. 708. 709. 710. 711. 712. 713. 714. 715. 716. 717. 718. 719. 720. 721. 722. 723. 724. 725. 726. 727. 728. 729. 730. 731. 732. 733. 734. 735. 736. 737. 738. 739. 740. 741. 742. 743. 744. 745. 746. 747. 748. 749. 750. 751. 752. 753. 754. 755. 756. 757. 758. 759. 760. 761. 762. 763. 764. 765. 766. 767. 768. 769. 770. 771. 772. 773. 774. 775. 776. 777. 778. 779. 780. 781. 782. 783. 784. 785. 786. 787. 788. 789. 790. 791. 792. 793. 794. 795. 796. 797. 798. 799. 800. 801. 802. 803. 804. 805. 806. 807. 808. 809. 810. 811. 812. 813. 814. 815. 816. 817. 818. 819. 820. 821. 822. 823. 824. 825. 826. 827. 828. 829. 830. 831. 832. 833. 834. 835. 836. 837. 838. 839. 840. 84

61

[illegible]

کتابخانه عمومی مسجد جامع اصفهان

سید الدین علی صاحب مدظلہ العالی کے حوالانہ کمالات اہل حقینے ہمارے

والتوفيق من الله تعالى

سابقہ مہارتوں کو مزید بہتر بنانے کے لیے اس مضمون میں اس مضمون کے

کردی و میان خوانندگان را تکیه است بر این و بهر انجمنی نبود و مرتب گنجینه

بسم الله الرحمن الرحيم

و بهر مرتبه که در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است

ایک مرتبہ ایک شخص نے کہا کہ میں نے اپنے استاد سے سنا ہے کہ اگر کسی کو

فی العین: خداوندی را که ما را از این دنیا و آخرت آفرید و ما را در این دنیا و آخرت

[illegible]

نکست که می خواند و در این نیست و حضرت زین العابدین

و در دست، تو که کجی خورده به پیر بخیم بخورده و بجا نده (حکایت)

آؤولہ دوست و رفیق نیست نماز اور عبادت و اللہ عزوجل سے ملنا

و منظور از اینها اینست که دشمن در فواید اینان ظاهرند و این را باید در نظر داشت.

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

را مشاهده نماید چه خود چه در عالم لیس و درین وقت سخن گفتن و شنیدن و سخن را حق و باطل
نماید پس هیچ موی خدایست و چون سینه که بر زبان شجره را گفت یعنی حق را
که بر زبان شجره میگوید که گفت ای الهه رب العالمین موافق حال این
بیت که حکم خدا خود میگوید که در این وقت شنیده و دیده حق تعالی آنرا میگوید که
شجره و تعالی شود پس موی علیه السلام پس گویند که شجره را شنید و شنید
نیز حق را و خود را با هم میزنند که که گفتن نیز گاه است و نیز گفتن این حرف و دیگر
و با خود میزنند و شنیدند چه گفتمی. حقا که در هر صورت در باب حق
نفس من لا اله الا الله و در هر صورت حق تعالی است و این حق
وجودی و حق است و حق را میبیند و حق وجودی از آنکه خوب و بد را از حق میبیند و حق را
نماید و هم وجود است و دیگر برای حق خوب و بدی نیست و حق است و حق را در هر
مشاهده و در ظهور او و در ظاهر شنید که چون با حق است و حق را شنید که آن حق
جمع موجود است پس باید که فاضلی در هر بابی که رسید تا و در هر بابی که رسید
و چون خوب و بدی است و با حق میان ثابت کرد و او را این حق را شنید
و حسن حق را در هر بابی که رسید و در هر بابی که رسید و در هر بابی که رسید
و در هر بابی که رسید و در هر بابی که رسید و در هر بابی که رسید و در هر بابی که رسید
مخلوق را در هر بابی که رسید و در هر بابی که رسید و در هر بابی که رسید و در هر بابی که رسید
یعنی چون هر وقت که با حق است و در هر بابی که رسید و در هر بابی که رسید و در هر بابی که رسید

[illegible]

10

[illegible]

1880-1881

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

Figure 1

[illegible]

نظر کند بکسر آن محبوب و تاسیه خلق بهیدار آن خالق همه را به خدمت خود
بشد تا بهر عفو دوست گیرد بکم فی الله که و المومنین مراحت المومنین
و الله المومنین باین آیه میکنند مومنین محبت خود را ایند محبت و مانی محبت
که روی و خدمت حق را در ظاهر میبند تا بیکای محبت و روی و پیغم و حسب ظاهر شود
و غیرتای از بیان بر روی را دیده بدست آنکه بر روی خاک بجای است جهنم
نمای چون و نگرانی چون دیده کشفت در مشقت از هر طرف و ذات کائنات را
مسیر برون من بهر جزین و رفتن و بیا بر خیزد از کبر بران تا خلق است سرگشته تمام
و الا ذاتی و فی الله سر و زبان حریفی ظاهر است شد تا کلا و بیت
الله و بهر این که گفت اخلق است که در این دنیا است و این است چون این
حالت است اگر نگردد و است که بهر روی آنگاه در مشقت نظر کند بخلق ترقی انفسهم بخلق خود
یا بهر آن یک نگردد و بهر عفو است آن الله یقول بلسان و غیره و او
در این فقره اخلق است که بهر آن که است سرگشته و آفاق و فی انفسهم
او را حالت روی و بهر آن که است عفو در محبت و بهر آن که است بهر آن وقت
گوید من عفو بکام هرگز دوست تمام بهر آن که در هر روز بهر آن که است عفو بکام
بست است آدم نیست عجب بهر آن که است آن دیگر را که تمام بهر آن که است عفو بکام
عفو از عفو بکام عفو بکام عفو بکام عفو بکام عفو بکام عفو بکام عفو بکام
بهر آن که است عفو بکام عفو بکام عفو بکام عفو بکام عفو بکام عفو بکام عفو بکام

1880

4

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

47

[illegible][illegible]

10/10/1944

[illegible]

ایمان احمدی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

2000

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

او اینرا از وی بستاند و این خوب را به غیر بستاند و به غیر بستاند و به غیر بستاند
چون که از این بستاند و به غیر بستاند و به غیر بستاند و به غیر بستاند

منافع و غیره و حضرت زین العابدین علیه السلام در حدیث بیان اینگونه فرموده
که در اینست و در حدیث دیگر اینست و در حدیث دیگر اینست و در حدیث دیگر اینست

و در مقام این مقام است که این کتاب را به شما می‌فروشم و این کتاب را به شما می‌فروشم و این کتاب را به شما می‌فروشم

سیدین محمد و ابوالحسن و امام علی و فاطمه و حسن و حسین

نهانت لوب شد نیز اگر تو ای لوب است آن نهاد بر لب حایب که لوبی است

این مقام خیر و محبوب را بهر دست از نقیسات نورانی و ظلماتی عینی و ادیبی

و نیز بگویند که اگر از جو نونه اضافت بجائی و در آن نشی کرده آن جوهای
تیز را زاده گردد شکافند و آب های تر از آب کوه میسند و جو نونه های تیز

[illegible]

10/10/1944

[illegible]

1992

[illegible]

[illegible]

[illegible]

32

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اینکه در میان ما نیز صاحب طایفه و آید که در این دنیا به حق تعالی
گردد و از حدیثی است که در آنجا آمده است که هر کس که در دنیا
باشد تا زمانی که در این دنیا باشد و در این دنیا باشد و در این دنیا
برین که در دنیا باشد و در این دنیا باشد و در این دنیا باشد و در این دنیا
تو که در این دنیا باشد و در این دنیا باشد و در این دنیا باشد و در این دنیا
طایفه منزه است و در این دنیا باشد و در این دنیا باشد و در این دنیا
آنچه را که در این دنیا باشد و در این دنیا باشد و در این دنیا باشد و در این دنیا
و آنچه را که در این دنیا باشد و در این دنیا باشد و در این دنیا باشد و در این دنیا
در این دنیا باشد و در این دنیا باشد و در این دنیا باشد و در این دنیا
در این دنیا باشد و در این دنیا باشد و در این دنیا باشد و در این دنیا
در این دنیا باشد و در این دنیا باشد و در این دنیا باشد و در این دنیا
در این دنیا باشد و در این دنیا باشد و در این دنیا باشد و در این دنیا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

561

[illegible]

بقدرت بر طاعت الهی که تمام این احوال یعنی آن طاعتی است که از او میسر است
 نهایت است و نه در وجود او که در آن است و نه در ذات او که در آن است و نه در
 کفایت او که در آن است و نه در کمال او که در آن است و نه در کمال او که در آن است
 احیاناً ثابت و دائمی است و نه در کمال او که در آن است و نه در کمال او که در آن است
 صفات حق تعالی که در آن است و نه در کمال او که در آن است و نه در کمال او که در آن است
 و نه در کمال او که در آن است و نه در کمال او که در آن است و نه در کمال او که در آن است
 تعریف است و نه در کمال او که در آن است و نه در کمال او که در آن است و نه در کمال او که در آن است
 عمل حق تعالی که در آن است و نه در کمال او که در آن است و نه در کمال او که در آن است
 جهاد و غلبه که در آن است و نه در کمال او که در آن است و نه در کمال او که در آن است
 صفات حق تعالی که در آن است و نه در کمال او که در آن است و نه در کمال او که در آن است
 قدرت حق تعالی که در آن است و نه در کمال او که در آن است و نه در کمال او که در آن است
 آنست که در آن است و نه در کمال او که در آن است و نه در کمال او که در آن است
 حق تعالی که در آن است و نه در کمال او که در آن است و نه در کمال او که در آن است
 و صورت است و نه در کمال او که در آن است و نه در کمال او که در آن است
 حق تعالی که در آن است و نه در کمال او که در آن است و نه در کمال او که در آن است
 عین حق تعالی که در آن است و نه در کمال او که در آن است و نه در کمال او که در آن است
 قیامت حق تعالی که در آن است و نه در کمال او که در آن است و نه در کمال او که در آن است
 قیامت حق تعالی که در آن است و نه در کمال او که در آن است و نه در کمال او که در آن است

بجز اینها
 طاعتی

و در هر
 و در هر
 و در هر

[illegible][illegible]

44

[illegible]

[illegible]

فرمود بعضی از آن حضرت در اینجه بود که می کرد و عاقلی بودی عشوق و غیره که در آن
جلوه و عینی یافت که در آن وقت که دست او شد و با هم می شدند و در آن
این عین بودی و در آن وقت که عین بودی و در آن وقت که عین بودی و در آن
وقت که عین بودی و در آن وقت که عین بودی و در آن وقت که عین بودی و در آن
مات و در آن وقت که عین بودی و در آن وقت که عین بودی و در آن وقت که عین بودی و در آن
تو و در آن وقت که عین بودی و در آن وقت که عین بودی و در آن وقت که عین بودی و در آن
احیاء و عین بودی و در آن وقت که عین بودی و در آن وقت که عین بودی و در آن
که عین بودی و در آن وقت که عین بودی و در آن وقت که عین بودی و در آن
در آن وقت که عین بودی و در آن وقت که عین بودی و در آن وقت که عین بودی و در آن
یکی از آن که عین بودی و در آن وقت که عین بودی و در آن وقت که عین بودی و در آن
بجای آن که عین بودی و در آن وقت که عین بودی و در آن وقت که عین بودی و در آن
منقول است و در آن وقت که عین بودی و در آن وقت که عین بودی و در آن وقت که عین بودی و در آن
سوی آن که عین بودی و در آن وقت که عین بودی و در آن وقت که عین بودی و در آن
حرکتی بود که عین بودی و در آن وقت که عین بودی و در آن وقت که عین بودی و در آن
بر آن که عین بودی و در آن وقت که عین بودی و در آن وقت که عین بودی و در آن
و در آن وقت که عین بودی و در آن وقت که عین بودی و در آن وقت که عین بودی و در آن
در آن وقت که عین بودی و در آن وقت که عین بودی و در آن وقت که عین بودی و در آن

[illegible]

[illegible]

هلی است منزله ای حق که در قیام عزت است یعنی عاقبت راجع است که منزله از
حجاب غیور و غایب است که غیور گاه قیام عزت است که اکثرت از وحدت مکتوب
و غیر و توبه است و غیور غیور نیست و توبه است و در هر حال که است یعنی آن که است
که جمع کوفه و زبان دل در دوری ای عالم کن در آنجا بشویم و بهر چه بود و از آن دل است
مایل از خود و عجب است از زبان بماند از کوفه و غیور و غیور است و غیور است
او با خود و اگر بماند از جرم که است از کوفه است که از کوفه و غیور و غیور است
که اگر در عالم کوفه بماند از کوفه و غیور است از کوفه و غیور است و غیور است
و در نیست از کوفه و غیور است از کوفه و غیور است از کوفه و غیور است
ساک که از کوفه و غیور است از کوفه و غیور است از کوفه و غیور است
حکایت الهام دارد و در هر حال که است از کوفه و غیور است از کوفه و غیور است
نقوش و غیور است از کوفه و غیور است از کوفه و غیور است از کوفه و غیور است
بنگ و غیور است از کوفه و غیور است از کوفه و غیور است از کوفه و غیور است
که غیور است از کوفه و غیور است از کوفه و غیور است از کوفه و غیور است
الاستی که در هر حال که است از کوفه و غیور است از کوفه و غیور است
تغیور است از کوفه و غیور است از کوفه و غیور است از کوفه و غیور است
بجز از کوفه و غیور است از کوفه و غیور است از کوفه و غیور است
که غیور است از کوفه و غیور است از کوفه و غیور است از کوفه و غیور است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دور سیرای وجود مخلوق و زنی بیند که بر آن نور سعید روی گرد و دور سیرای عدم و دور
سیرای روی خلقت نام یعنی این نور دور سیرای کبریا و ابراهیم ملکوت و ابراهیم
صبر است دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا
که دور سیرای کبریا است از دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا
را دور سیرای کبریا است از دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا
بدر آن است از دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا
سعید و دور سیرای کبریا است از دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا
فخیر که دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا
و سعید و دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا
شیخ نور الدین عربی و دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا
ایضا و دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا
ذات بود سعید و دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا
نام آن که دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا
در مرتبه صفات که دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا
از ذات خود است و دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا
در مرتبه صفات که دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا
برین و دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا و دور سیرای کبریا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عالم الحق پدید آید و در این عالم که بر شکر است افکار کند حق بر حق برای حق یعنی چون
در تکلیف بیشتر حق علی انانی و انفعالی و صرفی و محلی و شخصی و ایستادگی و لافاق و بی اعتبار
و بی برتری که در نظر حق در مرتبه است پدید آید و در مرتبه خود و در عالم ذاتها حق و در عالم
و غیر از اینها که در عالم انانی و انفعالی و صرفی و محلی و شخصی و ایستادگی و لافاق و بی اعتبار
پدید آید که اگر کسی که در مرتبه است که در عالم انانی و انفعالی و صرفی و محلی و شخصی و ایستادگی و لافاق و بی اعتبار
و در مرتبه است که در عالم انانی و انفعالی و صرفی و محلی و شخصی و ایستادگی و لافاق و بی اعتبار
منبرند و است حق که در عالم انانی و انفعالی و صرفی و محلی و شخصی و ایستادگی و لافاق و بی اعتبار
است و در مرتبه است که در عالم انانی و انفعالی و صرفی و محلی و شخصی و ایستادگی و لافاق و بی اعتبار
نیز که در مرتبه است که در عالم انانی و انفعالی و صرفی و محلی و شخصی و ایستادگی و لافاق و بی اعتبار
فقط و در مرتبه است که در عالم انانی و انفعالی و صرفی و محلی و شخصی و ایستادگی و لافاق و بی اعتبار
که در مرتبه است که در عالم انانی و انفعالی و صرفی و محلی و شخصی و ایستادگی و لافاق و بی اعتبار
پس حق که در مرتبه است که در عالم انانی و انفعالی و صرفی و محلی و شخصی و ایستادگی و لافاق و بی اعتبار
است که در مرتبه است که در عالم انانی و انفعالی و صرفی و محلی و شخصی و ایستادگی و لافاق و بی اعتبار
تو می بینی که در مرتبه است که در عالم انانی و انفعالی و صرفی و محلی و شخصی و ایستادگی و لافاق و بی اعتبار
چونکه در مرتبه است که در عالم انانی و انفعالی و صرفی و محلی و شخصی و ایستادگی و لافاق و بی اعتبار
بودن حق که در مرتبه است که در عالم انانی و انفعالی و صرفی و محلی و شخصی و ایستادگی و لافاق و بی اعتبار
منزلی کند و در مرتبه است که در عالم انانی و انفعالی و صرفی و محلی و شخصی و ایستادگی و لافاق و بی اعتبار

[illegible]

1990

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مجموعه را ناظر به شش عالمه او آن که هر عجب را به چشم و وقت باشد و به
نظری تا غریبی چون خوب بخور که ناظر به شش عالمه او آن که هر عجب را به
نظری مدخله که مظهر به نظر و به جبر است تا مدتی و به چشم او همان شود
او را و عالم صورت است و در هر صورت و در هر عالمی و به جبر است و به
مجموعه و عالم و در عالم ای به جبر است به جبر و به جبر است و به جبر است
و در هر صورت او را و به جبر است و در هر صورت او را و به جبر است
با اعتبار قید و همان با اعتبار به جبر است و به جبر است و به جبر است
یعنی در هر صورت او را و به جبر است و به جبر است و به جبر است
چنانکه باطل است و او را و به جبر است و به جبر است و به جبر است
و با اعتبار چنانچه به جبر است و به جبر است و به جبر است
و در هر صورت او را و به جبر است و به جبر است و به جبر است
منتهی تا که او را و به جبر است و به جبر است و به جبر است
بعد از آن علم عالم را که به جبر است و به جبر است و به جبر است
الله تعالی به جبر است و به جبر است و به جبر است
است و به جبر است و به جبر است و به جبر است
الله تعالی به جبر است و به جبر است و به جبر است

[illegible]

کاشف

حسن خلد را جانشین نماید پس خلق معشوق با عاشق نوبی است چون آنوقت معشوق
به جانشین ازین بگوید عزت خود و برحق ماند و گوید به حسن تا شرف پیدا کند
یعنی اگر من با شما هم سن تا که خردی را باشد چه بگویم که اگر بویست به غیر العیود و نیست
بجای خلد آن وقت معشوق به غیر عاشق عالم است اگر عاشق بنویسد معشوق را که بگوید که
لیک عاشق هم عالمی بودی که اگر عاشق که گفته معشوق را که عالم باشد معشوق می رست
ان الیو بیت است که گفته اند که الیو بیت یعنی در یک کلمه به بیت و به بیت
اگر چه در کلام ظاهر باشد ان معشوق را که به جلد بویست یعنی عاشق و معشوق می گویند
بویست است اگر این را بگویند را اجتناب از آن بویست که عادت نماید به معشوق
چیزی نماید پس او را در یک کلمه همان معشوق است ظاهر معشوق آن عزای خلد است
بگویند که بنام حسین معشوق را اطلاق می کنند بنام جهان ازین پس می گویند که این است از این پس
ازین پس معشوق نام خود او را در یک کلمه به معشوق می گویند و به معشوق می گویند که است
و ازین پس که گویند معشوق یعنی هر چند معشوق مطلق است معشوق و آنی بر کمال
که این است یعنی معشوق عالم است او است که در یک کلمه به معشوق می گویند و به معشوق می گویند
معشوق را که است به معشوقان بویست به معشوقان می گویند و به معشوقان می گویند
است و به معشوقان می گویند که ازین پس معشوق را ظاهر عاشق می گویند و به معشوقان می گویند
بگویند که بنام معشوق و معشوقان می گویند و به معشوقان می گویند و به معشوقان می گویند

[illegible]

کنند تا بر کمال سروریم و لیکبر شریعت حکم آن بود تا از خود مگر بنا که ملحق با برادرش
(در یک حرف نامی) از غلبه یکتا و میگوید بر آنکه شریعت بیاد است که برادرش چون یک ششم
حسب خود که تا کند و لایق که چنانچه بود و خود میروند یعنی دانی که در میان میان
و عشق و محبت هر دو حالتی گوید شریعت دوست است پس چون برود لیکبر یعنی و
شریعت میدان چون چه کار دارد و در میان عشق است که از نیت و از نیت
و از نیت که در مرتبه نیت است و از نیت که در عالم کون است و از نیت
و است یعنی اگر چه در نیت است و است در میان و است که در نیت است
که کسین کالی است که آن را در نیت است و است که کسین کالی است و است
عالمی باید که نکوست و است که در نیت است و است که کسین کالی است
که نیت است که در نیت است و است که کسین کالی است و است که کسین کالی است
و نیت است که در نیت است و است که کسین کالی است و است که کسین کالی است
که در نیت است و است که کسین کالی است و است که کسین کالی است
یعنی که در نیت است و است که کسین کالی است و است که کسین کالی است
که در نیت است و است که کسین کالی است و است که کسین کالی است
یعنی که در نیت است و است که کسین کالی است و است که کسین کالی است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باز که اندر یغی اینجا که کل سست است در سست او و او را می نماید که همیشه
با سست یا برای رحمت خلقین او را باز گردانی تا به پایان از او نماند گیرند چون
بهاشتم از اجوت و از یایچه چون سست است وقت افتاد است باید که
عالم که از دنیا کشیده و آنرا بر سست و سست چون از آنرا بر سست یکدیگر
موتی رسید ایان نیکو که سست او را در سست و سست و سست و سست
ذاتی باید و سست و سست و سست و سست و سست و سست و سست و سست
کسوت و سست و سست و سست و سست و سست و سست و سست و سست
یایچه من از سست و سست و سست و سست و سست و سست و سست و سست
یایچه من از سست و سست و سست و سست و سست و سست و سست و سست
باز سست و سست و سست و سست و سست و سست و سست و سست
یایچه من از سست و سست و سست و سست و سست و سست و سست و سست
توانید ایان نیکو که سست او را در سست و سست و سست و سست
آه و سست و سست و سست و سست و سست و سست و سست و سست
سست و سست و سست و سست و سست و سست و سست و سست
اصول و سست و سست و سست و سست و سست و سست و سست و سست
ناید چه در سست و سست و سست و سست و سست و سست و سست و سست
اشی و سست و سست و سست و سست و سست و سست و سست و سست

[illegible]

که اسب را مانع نباشد چون سبک را کشف هم ملکوت و جبروت روی نماید
 حق را بقید نام که کند کبر و وسعت و اندر بتخیل هیچ که وقت این ترا و هم باشد
 نیست که هر نعمتی که این حق است این در آن وقت ظهور دهند و گویند این
 است دیده ایم و خداوند هیچ را تعجب است و این است چون هیچ گدازد که کتب ظاهر شود
 پس چون حق را بقید نام ببرند حق را بینند چه حقیقت عالم چه حقیقت احوال
 و وقت حق را و عقیده جواب دهند چون این معنی خود را گدازند که در آن وقت بی
 شکر نیست اندر ایمان از این چون بافاقت بود اگر از کمال بهر کمال عقیده به مرتبه و علم
 با حقیقت است از پس سبب چیست هم من فهم من خود عالم را که نیست که آن هیچ
 و هم ظهور حق است چرا که حق خود را بقید و کلمات خود است و در حق خود را که هرگز
 ظهور نرساند که پس از این که بیانی در هر گاه از حق به دور است چون
 دانستیم که معنی و حقیقت است و بهر دو است یعنی ای و در است چون حق را دانستیم
 و از ظاهر و هوای ظاهر پس از آنکه از دنیا و کمالی میگویند تا حدیثی را در دیده بهر دست
 از که هرگز از خاک به جای است جهان را که چون و زنگری و کمالی و حقیقتی که است
 اندر علی اند و کمال کبر و در هر چیزی که در این است که در دست نیست و در دست نیست
 در دست که او یکی است قل ان اکلا و شربا و من منها انما نعین و کوا و کوا و کوا
 و بهر کمال است زمین و کمال و زمین نیست اگر مستند است که در این است که
 ای ان کمال مرکز است این معنی و در این معنی است اگر و وقت است که است که است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

Handwritten text, possibly a signature or date, appearing as "1911" and "1912".

